

مِنْ سَنَةِ سِتَّةٍ حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا بِتَوْسِطِهِ وَصَوْلِ رُؤَسَاءِ كِمَالَاتٍ نِيْزِ تَحَقُّقِ
 شُود و مراتب لایتن خلیلی تمام کند پس آن سرور را علیه علی آله الصلوٰة والسلام بتوسط آن
 فرد کمالات محیط آن دائره نیز میسر شده ولایت خلیلی در حق او علیه و علی آله الصلوٰة و
 السلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد و آله صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال
 باجابت مقرون گشت مسؤل متحجاب شد آن سرور را علیه علی آله الصلوٰة والسلام بعد
 از تمامی ولایت خلعت کار و بار بر آن سرور نشاء است که در مرکز ودیعت نهادند اندر تعیین
 بصلاح یافته است آن فرد را برای حراست محافظت است از آن مقام بعالم باز گردانند
 خود در خلوتخانه غیب لغیب با محبوب خلوت داشته
هَنِئِذَا كَانَرَبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمًا * وَاللَّعَلِّ شِقَ الْمَسْكِينِ مَا يَسْتَجِرُّم
 باید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت به محیط مرکز تعیین اول صغری نماید
 اما اجمع است چه هر چه بحضرت ذات جل شانه نزدیک تر است جامع تر است صغران در یک
 صغرانسان باید دانست که با وجود صغریا معتبرین جمیع صنایف عالم است ایضا شخصی که
 بکمالات این محیط تحقق گشت از جمال مرکز تفصیل محیط آید آن بی مناسبتی که به محیط و
 تفصیل است زائل شد و بی تکلف از تفصیلی است و بکمالات آن تفصیل نیز تحقق گشت
 بشنو با وجود کمال اقتدار چون نظام عالم بحکمت منوط ساخته اند و تربیت مجربان نیز از
 وجود اسباب چاره بود هر چند وجود سبب پیش از بجهان نباشد و زیاده از روپوش قدرت
 سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَكُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا اتمحی قبل از آن که بزرگ
 ایرادات واجوبه آن متوجه شوم مناسب است که از رخ بعض عبارات نقاب جمال
 بردارم تو که رضی الله عنه انکارم که مقصود از آفرینش این میگویم که چون بعض امور شرط یا

این عبارت را در کتب معتبره
 از جمله کتب معتبره
 که در این کتاب
 اجماع است که از قبل
 جاری است که در این کتاب
 بتبدیل نباشد

موقوف علیه امری باشد تحقق مشروط و موقوف را محتاج الیه باشد لیکن این معنی مستلزم افضلیت
 شرط بر مشروط یا موقوف علیه بر موقوف نباشد نمی بینی که اکثر صفات ضایفه که تحقق آنها موقوف
 بر وجود ممکن است چنانچه حق تعالی خوشترین اب در کلام مجید **كَيْفَ الْعَالَمِينَ** می ستاید یعنی ترتیب
 رسانیدن شئی است بتدریج بر تبه کمال اثر ترتیب بی مری صورت نه بند و کذا کس
 مضمون معیت هم بغیر طرفین بافته نمی شود و هکذا حال **السَّزَاقِ وَاللَّحِيمِ وَالْقَدِيرِ الْمُجِيبِ**
إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ الرِّضَائِيَّةِ و نمی توان گفت که این با صفات کمال نیستند
نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْأَوْهَامِ چه خدای تعالی از همچنین صفات خود را می ستاید پس
 بی کمال اینها چه گنجایش است اگر چه این همه صفات در تحقق وجود محتاج ممکنات هستند
 لیکن ازین توقف احتیاج فضل ممکن ثابت نمی شود بلکه فضل کمال مر حضرت باری است
 است که بند های عجزه خود را بنوازشهای بوقلمون مرهون منت فرمود کذا کس سیری و
 سیرانی و شفا هم فعل حق است تعالی شانه و عادات او همچنان تعالی بران جاریست کبری طحا
 و شراب و و این امور صورت نمی بند و پس ازین توسط نقصی افعال و تعالی لاحق نمی شود
 و همچنین است ارادات از لیه حق تعالی که باوقات و اوقات منوط اند مثلا اراده موجودیت
 زید و رفلان وقت بوده باشد و تا آن وقت نیاید اراده او تعالی در کین بطون خواهد بود
 پس وقت آن هم واسطه موجودیت زید شد و این هم مستعدی فضل آن وقت نیست پس عالم
 نیز باعتبار ترتیب آثار از وی متوسط است ازین توسط فضل عالم بر خدای تعالی ثابت
 نمی شود و محاذ الله قوله رضی الله عنه تا وصول به جمیع مقامات لایت ابراهیمی میسر نشود و
 بحقیقت این لایت که ذروه علیائی ولایت محمدیست میسر نیاید می گویم مقصود ازین
 عبارت این است که ولایت ابراهیمی بمنزله سلم و نروبانت برای عروج بذروه علیائی

لا یجوز ان
 حال طلاق و غیره
 و مجیب و غیره
 صفات اضافیه

حقیقت محمدی پس بر با اتباع ملت او فرمود تا بواسطه اتباع ملت مناسبتی بولایت برابری حاصل شود آن را زینہ ساختہ عروج بمقام ارفع خود فرمایند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ہمان راہ بمقام خویش رسیدند و از ان لایت بقدر اجمال در مہ طریق بہرہ برداشتند چنانچہ این عبارت پس ناچار از انجا بر آمدن بہ محیط آن دائرہ در آمدن لایت صریح دارد بر آن کہ آن سرور در عین مرکز کہ اقرب است بذات تعالی رسوخ و مستقر دارند و مراد از لفظ حقیقت مدعیین آن مرکز است کہ بغیر از آن بہ راحت رفتہ بلکہ مرکز با جمیع کیفیات خصوصیات عوارض مراد است تخمیل کہ ظہور بعضی قائلین آن مقام منوط بطبقات جمیع مراتب محیط بود و درین ہیچ مخدور لازم نمی آید کہ اصل آن مقام کہ در مراتب قرب خداوندی از پیش قدمی نیست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ثابت است چون کہ اصل آن مقام کہ عبارت از محبوبیت ملاحظت است آن سرور را حاصل است و کذا کہ محیط کہ عبارت از صباحت خلعت است بطریق اجمال حاصل است پس محقق شد کہ آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بمقام خلعت صباحت و محبوبیت و ملاحظت متحقق و ممتازند تحقیق مقام اینکه مراد از حقیقت محمدی عین مرکز نیست بلکہ مراد از مرکز با متمات لواحق است یکی از متمات محیط دائرہ است مویذ است این تحقیق را آنچه کہ در مکتوب بیان طریق بزرگاشته اند کہ مرکز آن مقام کہ مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی ہمہ مفصل بحضرت خلیل مسلم مانا کہ پیغمبر اصیل اللہ علیہ وسلم ان اجمال طلب فرمودند پس آن سرور را مقام محبوبیت کہ خاصہ اوست بالفعل حاصل است قو کہ چون حضرت پیغمبر را بر مرکز دائرہ ولایت خلعت مناسب است ذاتی است انج میگویم مرکز انجانہ بمعنی جزیرہ لای تجزی است بلکہ بمعنی غایۃ رفیع است چہ شی عظیم ہر چند دور تر ہو و خروجی نماید و آیش آن است کہ در شمال مرکز اول نوشته اند چون در ان مرکز دور تر رفتہ می شود ان

مرکز بصورت دائره می نماید الخ نمی بینی که آفتاب در حساب اهل تنجیم سه صد و شصت چند ضعف
 زمین است و از دوری و بلندی اوست که این قدر عرض می شود و این مرکز چون مقابل مبدأ
 تعالی واقع شده است بزرگ و برآمده است که او سبحانه بسبب حقیقی است مع ذلک سبب
 مجهول الکلیف نیز در آن نور متنگاه گاش است ان الله واسع علیهم و نیز اگر چه محیط است
 مگر از آن هیچ قیاحت نیست ظل اگر نیز از چند اصل باشد هیچ مقدار ندارد نسبت باصل
 نمی بینی که سایه هر چیزی که در ابتدا طلوع آفتاب مشاهده میگردد و قریب غروب و چند آن
 میشود اکنون بذكر اشتباهات اجوبه آن متوجه می شوم

زان زمان در آن بیان بوسه کنانم آرزو است نیست چیزی در میان صد هزارم آرزو است

اشتباه اول

مقام محبت ارفع است از مقام خدمت پس با وجود حصول مقام محبت
 تحصیل مقام خدمت چه در کار است چو ایش **اشتباه** مشب معراج جناب حضرت خاتم

مقام محبت عطا شده بود در حدیث صحیح وارد شده ان الله اشکرت لانی انی انزلت ابراهیم علیه

پس معلوم شد که با وجود حصول مقام محبت که ارفع از مقام خدمت است حصول مقام خدمت

در کار بود و الا حصول آن فخر نمی فرمودند و نمی گفتند ان الله اشکرت لانی انزلت ابراهیم علیه

و نیز از احادیث صحیح ثابت است که جمیع کمالات از خاتمیت الواعزمی و رسالت با جناب

عطا شده است ظایر است که درین کمالات بعضی ارفع اند و بعضی غیر ارفع پس معلوم شد که

با وجود حصول ارفع حصول غیر ارفع هم در کار میشود خصوصاً وقتی که آن غیر ارفع طریق حصول

ارفع باشد و در راه آن واقع شود که درین صورت حصول آن غیر ارفع موقوف علیه حصول ارفع

اگر نظر بان کنند که آن غیر ارفع فی نفسه کمال است نیز مطلوب است و اگر نظر بان کنند که آن غیر

ارفع طریق حصول ارفع است پس نیز مطلوب است مثل آنکه جسم را نامی بودن کمال است

لا
 انزلت تعالی علیه
 ما را عظیم بکنید
 چنانکه در این کتاب
 اسلام

آن جناب را بتوسط بعضی از افراد است که ان عوان هدی عیسی علیه السلام خواهند بود حاصل خواهد شد
چنانچه در جامع صغیر یا یعنی اشارتی واقع شده که خیراً صغیراً عصابان عصاباً تغزواً والهنداً
وعصاةً لکن مع عیسی بن مریم حالاً مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت را جمیع کمالات حاصل بود
و تصرف در آن کمالات بتوسط بعضی از افراد است واقع شده در رنگ آنکه آنحضرت را علوماً
اولین مرتبه آخرین حاصل بود چنانچه در صحاح سته وارد است که اعطیت علم الاولین والآخرین
لیکن تصرف در کلام مثلاً بتوسط شیخ ابوالحسن اشعری شیخ ابومنصور را تریدی و استاد
ابو اسحاق سمرقانی و امام غزالی و امام رازی و امثال این مردم آنجناب را حاصل شد همچنین
تصرف در علم فقه و تفصیل احکام شرعی از کتاب هجرت گرفته تا کتاب مسلم و الشفیع و فرائض و
وصایا بتوسط حضرت امام عظیم رحمه الله علیه و امام شافعی رحمه الله علیه آنجناب را حاصل شد همچنین
تصرف در آداب طریقت و مقرر کردن اشغال او را و ذکر صبر و خفیه و طور مراقبه آن حضرت را
بتوسط حضرت سید عبدالقادر جیلانی و حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی و امثال این
بزرگواران حاصل شده و کمالات آن حضرت صلی الله علیه و سلم مقتضی آن بود که تهذیب
ظاہر باعمال خوارج و تهذیب قلب و نفس و عقل باعمال باطن فرمایند و تصرف در ماوراء ان
تفویض بحال است نمایند زیرا که اہم المقاصد و موقوف علیہ جمیع کمالات همین است
و این معنی برواقفان سیرت مصطفوی صلی الله علیه و سلم از شغل ہما و تعلیم ارکان اسلام و توفی
اجالیہ سلوک از مدامت ذکر لسان و تکثیر مناجات و ادعیه و اذکار و تفقد احوال قلبیہ
از حب و بغض و احوال مدرکہ از لفظ و غفلت و توجہ آن قوت دراکہ در ضمن ہر تعبیر و تجرد
خواہ نفسی باشد خواہ آفاقی بسوی مبدی و این را حب شد بر اساسی و بذل مال و اولاد
در حب او و مانند این اعمال اوضح من الشمس است و این من الامس چنانچه در تفسیرک فی اللہا

بہترین است من
دوست مردمان
بودہ اند مردمان کہ
در ہند خواستند
و مردمانیکہ از ہند
این مردم را
عبدان
عبدان

شغل و تصرف کہ آنجناب دار و تہذیب ظاہر و باطنی حکم الظاہر بودہ و تہذیب باطنی باطن
باطن نہ بود چنانچہ از تتبع سیرہ پیدا است لیکن در مقام خلقت دیگر ولایات فرق بدیست
بستہ و جہ و **وجه اول** آنکہ از مقامات دیگر نشان داده اند و طریق تحصیل آن بیان
نمودہ تَارَةً صَیْحًا وَ تَارَةً كِنَايَةً مَثَلًا يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ أَمْرًا يُحِبُّ أَرْبَعَةً مِنَ الصَّحَابِيِّ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ إِلَى
غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ وَ الْأَحَادِيثِ الدَّالَّةِ عَلَى أَنَّ بَعْضَ الْأَفْعَالِ وَ الْأَشْفَاعِ
عَلَامَةٌ حُبِّ اللَّهِ لِكُلِّ وَ الشَّخْصِ مُحِبًّا لِلَّهِ وَ بَعْضُهَا مَوْجِلٌ إِلَى تَخْفِيفِ اللَّهِ
بِخلاف مقام خلعت کہ ہرگز از طریق تحصیل و علامات حصول آن نشان نداده اند و **دوم**
دوم ولایات دیگر در زمان قریب زمان سعادت نشان آن حضرت راجع و
متداول شدند و صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ہلم حنن الی زمان الجہد و اقرانہ
ثم ہلم جراً الی زمان رؤسائہ الفکار ریتہ و الجہشتیہ کثیر التداول و
طریق تحصیل آن بدون مبوب و مفصل گردید بخلاف مقام خلعت کہ درین عہود متداول
اصلاً کسی نہ گوران نکرد و نہ طریق تحصیل آنرا کسی بیان نمود تا ہزار سال گذشت طریق تحصیل
آن مقام مدیہ و اختلاف و اجتناب مانند آنکہ حق تعالی حضرت مجدد را بروی کار آورد و ایشان
نشان ظہور این مقام کہ در جوہر شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مودع و کمون بود گردانید
و ہزاران طالبان را بطریق ایشان سلوک میں طریقہ میسر شد لکن حال بیان این طریقہ
بوجہی نہایم کہ خصاص آن باتباع مجدد کاشمیس فی رابعہ الشکارہ مفکشف کرد
قبل از حضرت مجدد طرق سلوک ہم از راه محبت و محبوبیت بودہ اند اول راہ محبت

سعی می‌ودند و آخر بر تبه محبوبیت فائز میشدند و آنچه لوازم محبت است از ذکر چهره و وجد شوق
 و انکسار و تضرع و صبر و توکل و در رضا جونی او و مراقبه صفات خصوصاً احاطه و محبت و
 استغراق در توحید فعلی و خود را گامیست فی ید الغسال داشتن صفات خود را و غیر
 خود را مستهک در صفات او دیدن بلکه ذات خود را در ذات او مندمج ساختن و
 حسن جمال و رادر هر منظر مشاهده نمودن در آن کوشش بلیغ می نمودند تا آنکه با نوار
 و تجلیات در ابتدائی سلوک و فنا و بقا در انتهای آن فائز می گشتند و دم اتحاد میزدند که
 اَنَا مَنْ اَهْوَى وَمَنْ اَهْوَى اَنَا تا آنکه حضرت خضر بجزرت خواجہ عبدالحق عجد و
 که ارباب اصل طریقه مجددیه بودند تعلیم و کفرخی نمودند باز در عهد حضرت خواجہ نقشبند این معنی
 برگ و بار پیدا کرد لیکن در عهد حضرت عبید اللہ احرار علوم توحید این نسبت متمسک
 شدند و قلب پیدا کردند تا آنکه حضرت مجدد قدس شد سره آن همه را در بطون بطون بسیاری
 و از چاک سینه خود و سراغی به محبوب خود پیدا کردند حالاً غایت ساری موقوف شد و شوق
 و اشتیاق و وجد و مناجات و تضرع بیک طرف ماند هر چه هست در قلب روح و سرخشی و انحنی
 و عناصر دیدن است تا آنکه الذوار تجلیات از باطن خود می افتد در فته رفته بمقام خلقت
 می کشد معنی محبت عاشقی است معنی محبوبیت معشوقی است و معنی خلقت یارانه اینجا صحت
 یارانه است سابق عاشقی و معشوقی بوده در اینجا راز و نیاز نیز جا بنین است و منزه گشتن
 از طرفین واقع میشود و در عاشقی لغره و پستیابی و سر برد و دیوار گستن و در معشوقی ناز و
 دلال و خرد و بیانات بوده است این است طریق خلقت بطریق اجمال اگر تفصیل آن
 کسی خواهد با اتباع مجددیه چند سال شست بر غاست نماید و در وجدان خود نظر کند که
 چه رنگ پیدا شود و رای طرق سابقین از بسکه اَلْوَجْدَانُ لَا يَكُونُ كَالْبَيْدَا حَتَّى الْغَيْرِ

لا یسین نیاید
 ذوار احمدی
 بیک علم حضرت خواجہ
 خواجہ ابوبکر نقشبند
 دوران بیک تکب بیدار
 حضرت مخدوم غلام
 نسبت ایشان نیز
 بیدار و فخر
 دوران بیک حضرت
 میرزا ابوالفضل
 سرزند آن نسبت نیز
 کشته حضرت مجدد
 ذوار احمدی
 بیک سید کرد و در
 نسبت آن کور نامند
 در مدح معارف

اگر غیر منکر شود باکی ندارد

نقش بندیه عجب قافله سارانشند که برند از ره پنهان مجرم قافله را
 حاسدی گر کنند این طائفه را طعن و حاش نشد که بر آرم بزبان این گله را
 همه شیران جهان بسته این سلسله اند به روبرو از حیل چسبان بگسلد این سلسله را
و چه سوم خلقت جالتی است متمیز از محبت و محبوبیت من لجا نبین پس نسبت است
با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب بسیط است وَالْبَسِيطُ مُقَدَّمٌ عَلَى الْمُرَكَّبِ طَبَعًا
فَقَدَّمَ وَضَعًا اول درین است محبت صرفه و محبوبیت صرفه راجع شد باین طریق که در
 او اول سلوک محبت باشد و آخر آن محبوبیت گمانی الشَّالِكِ الْجَدُّ قَابِلٌ بِالْعَكْسِ
 گمانی الْجَدُّ قَابِلٌ الشَّالِكِ چون دوره بساط تمام شد دوره مرکب شروع شد
 چون فراغت ز مفردات آمد به وقت مشق مرکبات آمد

لا
 اقتضای
 ضرورت
 در
 تعلیم
 تعلیم

و عجب نسبت که هر چند این طریقه مجددیه در رواج و شیوع و فیضان فیوض الهی در ضمن آن بر
 مصطفویه متاخر است از طرق دیگر لیکن مبدأ آن متقدم است بر سایر طرق دیگر زیرا که
 این طریقه منسوب بحضرت صدیق رضی الله و اول خلفاء است وَأَوَّلُ مَنْ اسْتَكْرَمَ مِنْ
 الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ است و نیز در حق او استحقاق خلعت منصوص است جاییکه پیغمبر فرموده است
 لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِّنْ أُمَّةٍ مُّخْلِئًا لَّا تَخَذْتُ أَبَائِكُمْ خَلِيئًا إِلَىٰ آخِرِ الْخَلْقِ نَبِيًّا
 و اگر کسی را بخاطر خطور کند که درین صورت لازم می آید که عوام اتباع مجددیه افضل باشند
 اولیای سابقین سُبْحَانَكَ هَذَا جَهَنَّمُ عَظِيمٌ هُوَ كَرِيمٌ جَوَائِزُ تَرْتِيبًا **اول**
 آنکه این وقت لازم می آید که طریق خلعت را افضل از جمیع طرق انگاریم حال آنکه چنین نسبت
 بلکه مقام محبوبیت اول است از مقام خلعت بدلیل لَا وَشَرُّنَّ حَبِيبِي عَلَىٰ خَلِيئِي

دوم آنکه افضلیت به علوی مرتبه است در هر مقام که باشد خواه خلعت خواه محبت خواه محبت
 مثالش آنکه باو شایان امر را یاران مصاحبان باشند که بدام در حضور حاضر باشند از
 و نیاز با آنها در میان امر او و عمو به داران عمده و رسالداران دارو عنهای کارخانجات
 متصدیان و قاتر نیز میباشند و مرتبه اینهمه اشخاص بسیار بلندتر از مرتبه یاران مصاحبان
 میباشد گو دوام در حضور و صحبت دائمی مخصوص یاران مصاحبان مجلس است بلکه با خواص
 و خدمتگاران سوم آنکه منتهمیان هر طریقه بلا این معنی یعنی دوام حضور و قربانی حال
 پس پس این قربانی نیز از منتهمیان طرف دیگر نمیتواند شد آری مبتدیان این طریقه
 را باین وجه ترجیح و تفصیل میتوان بود که در مجاهدات و ریاضات و کشف و کرامات ظهور
 خوارق عادات به بتدیانات طرق دیگر ارجح باشند و لهذا گوینده گفته است
 اول با آخر هر منتهمی است به ز آخر ما جیب تمنای است
 حال آنکه فضل بزرگی را بجای کلی گرفتن ملاحظه و جو فضل نکرده و کار قاصر همان است
 نتیجه بی هر چند بعضی کمالات را توسط فردی از افراد است خود حاصل نماید و بتوسل
 او بعض مقامات برسد اما نقص آن نبی ازین راه لازم نه آید و آن فرد را مرتبه این
 توسط بر آن نبی حاصل نه شود چه آن فرد این کمال را بتابعیت آن نبی یافته است و
 بتوسل او باین دولت رسیده پس آن فی الحقیقت از آن نبی است و نتیجه متابعت او
 و آن فرد پیش از زمان او نیست که از خزان او خرج کرده بیا سها س فریت طیار کرده
 می آرد که با غش مذی سر به جمال مخدوم میگردد و در عظمت و کبریائی او می افزاید اینجا
 که ام نقص مخدوم است و کدام عزیت خادم داد و اعانت از همگنان نقص است اما از
 خدمت و علمان که امداد و اعانت واقع شود عین کمال است و موجب از و یاد جاه و جلا

باقصی باشد که بی را بدیگری خلط کند و در توهم منقصت اقتدا و شایان با مداد خدم و حشم
 ملکیها میگیرند و قلعهها فتح می نمایند و ازین مداد و غیر از غلظت ابهت با دشایان هیچ معلوم
 نمی شود و نیز از شرف عزت خدم و حشم هیچ ظاهری نگردد و امتنان خدام و غلمان انبیاء اند
 علیهم الصلوٰة و التسلیٰمات اگر از اینها امداد باین بزرگواران برسد چه جای توهم منقصت
 شان است و آنکه گویند این بزرگواران صلا محتاج با مداد نیستند و جمیع مراتب کمال
 ایشان را بالفعل حاصل است مکابره صریح است چه بزرگواران نیز بنندگان خدا اند
 جل شان و همواره از فیوض برکات فضل و رحمت او امیدوار اند و همیشه خوانان تبتی
 اند در حدیث آمده *مَنْ اسْتَقْبَلَ يَوْمَئِذٍ فَهُوَ مَغْبُورٌ* و آن سرور مراتب خود فرموده است
عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سَأَلْتُ إِلَىٰ أَلْوَسِيكَةَ و ایضا در حدیث صحاح آمده است
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِي بِصَعَالِيكَ امّا جرید
 یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوٰة و السلام در جنگها طلب فتح میکرد و توسل فقرای جرید
 این همه طلب و امداد و اعانت است جمعی که امداد و اعانت امتان را در حق این بزرگواران
 تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج با مداد و شایان نمی دانند نظرشان بر بزرگی
 انبیا افتاده است علیهم الصلوٰة و التسلیٰمات علوی درجات شان در نظر آنها آمده
 و لیک اگر نظرشان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که
 بولای خود دارند جل شان معلوم شان می گشت از امداد امتان انکار نمی نمودند و از
 اعانت خدام و غلمان شان استبعاد نمی کردند و چه چهارم کشف الاله است
 و درست است لیکن در بعضی اوقات حقیقت الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات
 به تفصیل در بعضی اوقات مشیحی و در بعضی اوقات بغير حجاب مستتبعان کلام صوفیانه
 لاجرا

لا صلوات
 اللهم صلوات و
 در بعضی اوقات
 جمع ۱۲

از دستن اجمال و تفصیل و غماض نظر از مخالفتی که قائل در میان کلام محمل و کلام مفصل میباشد
پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمانه فیضی دیگر
در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة و التسلیمات بسبب
علوی مبدأ تعیین ایشان موعوم فیضی است که بر ایشان تقاضا شده است هر فیضی جدید که در عالم
پیدامی شود و تبارگی بروی کار می آید ضمیر خیرة القدس میشود و اصل بسا است که این
امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این کمالات احوال آن جناب را حاصل شده
است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیة تقاضا کرده است
که بعضی شروح و تفاسیل و عکوس تجلی عظم در هر عصری پیدا شود و منشأ آن شخصی باشد از
کل که بآن نور مجدد بمنزله شعاع تجلی عظیم و پیشا به اعراض آن جوهر فخم گردد و آن ظهور
خود است بحسب طوار و ادوار و بطور خود است بحسب اشخاص و از زمان چون این مقدمه
ممهّد شد باید دانست که حقائق اجمالی که بر اهل اللہ ظاهر میشود چون لغت و عرف از
تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن شارة و اعتبار
بران حمل توان کرد و میگردان را عنوان آن حقائق اجمالیة فالتننه بر قلب ایشان
میگردانند و سخن بر آن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا
می فرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اعراض
نظر کنند و سطح نظر خود همان حقیقت اجمالیة معرفت غامضه سازند پس فیما نحن و نسیه
اقامت لفظ خلقت و استجابت دعای اللّٰهُ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ وَ تَصَوِّرْ دَائِرَةَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ وَ تَصَوِّرْ دَائِرَةَ كَمَا صَلَّيْتَ
باز صیورته آن مرکز دایره نامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت

باب وندان

ہمہ نیز نگ فن اشارت و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات داروتی شود چنانکہ صورت
 رایت اسکائین ہی اعتراض بقدر انبیا و اطلاق اسد و یا و پرو ذنب و جھی ندادو
 و همچنین است سخن و حقیقت قرآن و حقیقت کعبہ و حقیقت محمدیہ و بیان و امر و اقواس
 علاوہ برین بدانند کہ ہر نمبر پیرا با پروردگار خویش معاملہ علیحدہ است و تشریح جدا کہ ہر چہ
 رادان معاملہ بالاصالت شکر است نسبتاً نسبتی قریبی کہ سید اولین و آخرین صلی اللہ
 علیہ وسلم است غیر اورا میسر نیست و همچنین قریبی کہ مخصوص حضرت ابراہیم است دیگری
 نہ و علی ہذا القیاس ما آن نسبت و قرب مجہول کیفیت است و چون ہمار فی را خواہند کہ
 بعلم آن نسبت و قرب کہ ہر یکی را ازین کا بر ثابت است سرزاز سازند آن قرب نسبت
 در صورت مثالی با مریکہ مناسب آن قرب مشابه آن نسبت است ظاہر میسازند چہ
 بر حقائق آن نسبت بی صورت مثالی متعسرت پس غایت قرب اتصال را بصورت مرکز
 می نمایند و قرب یگر را بصورت محیط و علی ہذا القیاس پس خلاصہ کلام آن است کہ بعد از نف
 فتح دورہ دیگر شدہ است کہ بعض اعتبارات اجمال فیوض مقدمہ است مثلاً احوال قلب و روح
 سر و غیر آن ہمہ محمل شدہ ہیئت جمعیت پیدا کردہ و بعض اعتبارات تفصیل فیوض مقدمہ است
 با بچہ حضرت مجدد داراصل این رہ اندو بسا شمار مختصیہ این رہ از زبان شیخ بطریق رمز و یا سازدہ و شیخ قطب
 ارشاد این دورہ است و بردستی وی بسیاری از گران باد یہ بدعت خلاص شدہ اند تعظیم
 شیخ تعظیم حضرت مدو را دو اور و مکون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض است
 عظم اللہ تعالی را لا جور و حرم نمی میدا تعیین محمد صلی اللہ علیہ وسلم مجتہد است و
 سید تعیین ابراہیم علیہ السلام خلقت کہ زینہ پایہ تعیین محمدی است صاحب لایت
 ولایت ابراہیمی ضرور است کہ زینہ پایہ دی است لیکن چون مجتہدیت صرفہ می خواہد کہ مجتہد

بر زینہ پایہ توقف نہ نماید و در مقام خلعت ہم فضیلتی عظیم است گو کہ زینہ پایہ از محبوبیت صرف
 است رب العالمین خواست کہ تفصیل مقام خلعت ہم بعضی پیروان محمد صلی اللہ علیہ وسلم و اتباع او
 کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد **فَانِ الْعَبْدَ وَكَافِيَ يَدَا**
مَلِكٍ مَوْلَاةٍ یعنی غلام و آنچه در دست اوست ملک خداوند است حق تعالی بعد
 ہزار سال این مستجاب گردانید و حضرت مجددی از اتباع آن سرور است بدست
 متابعت آن سرور علیہ السلام باین سرزاز کرده **ششپاہ سوم** ہر چه گفته شد
 کہ متوسطی از افراد است آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را باید کہ از راہ دیگر مناسبت بہ محیط
 داشتہ باشد تا اکتساب کمالات آن مرتبہ نماید و بہ حقیقت آن مرتبہ متحقق گردد این الفاظ
 ناشی از کدام عالم است منجر بہ تشویش می شود گوئیم جای تشویش نیست زیرا کہ مراد از راہ
 دیگر راہ محبت و محبوبیت است و ازین ہر دو راہ مناسب بہ محیط دائرہ خلعت میتوان شد
لَمَّا سَبَقَ أَنْ الْخَلَّةَ مَا هِيَ مَمْتَرَةٌ مِمَّنْ الْحَبِيَّةِ وَالْحَبِيقُ بَيْتٌ وَمَحْصُولٌ
أَجْرًا لِحُزْنٍ فَإِنَّ مِنْ شَيْءٍ يَحْصُلُ مَنَابِتُهُ مَعَ ذَلِكَ الشَّيْءِ وَهَذَا الْأَمْرُ كَالْيَدِ ظَاهِرًا مَعْرُوضًا
 راہ دیگر راہ و رای اتباع پیغمبر علیہ السلام ہمیدہ و بہ تشویش فتاویہ حال آنکہ خود در کلام بت
 اقرار نموده کہ جناب پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم جمع راہ ہا کشاودہ بودند و بیچ راہی از حیث
 جمعیت ایشان پیرون ثماندہ باز این توہم چہ معنی داید و ہر چند این عبارت بصراحت
 مستفاد نمی شود کہ مراد ازین فردوات شریف خود را مراد داشتہ باشند لیکن واقع چندین
 و ہر کہ از احوال حضرت ایشان آگاہ است میداند کہ جمع قیود و ذوات حضرت ایشان
 متحقق بودند زیرا کہ ایشانرا قبل از آنکہ این طریقہ عنایت شود از والد بزرگوار خود شیخ
 عبد الاحد قدس اللہ سرہ طریقہ قادریہ آگاہ بنا آن محبوبیت است باستیفار کسب ہونند

بزرگداشت
 کہ خلعت تبعی است از
 کہ کسب است از
 جمعیت و محبوبیت
 سبب حصول
 سبب جزو اشخاص
 ان شی را با او متابعت
 بجز از در این
 در کلام
 "مثل"

تَفَاوُلُ عَلِيٍّ تَأْوِيلُ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ

و این معنی بعد از سی سال از دست حضرت مرتضیٰ علی بوقوع آمد و در جریده اعمال آن حضرت محسوب گشت اینجا نمی توان گفت که قتال علی تاویل القرآن کمالی بود و عده و آنحضرت را حاصل نه شده مگر بواسطه علی مرتضیٰ زیرا که کمال آنجناب که قتال علی تنزیل القرآن بود ارفع و اکمل بود از قتال علی تاویل القرآن لیکن چون این قتال یعنی تاویل القرآن آنحضرت را بی واسطه متوسطی از افراد است ممکن نبود ناچار متوسطی را بروی کار آوردند که بواسطه او این قتال محسوب با آنحضرت گردد و وجه عدم امکان آنست که در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قتال علی تاویل القرآن تصور نیست زیرا که هر تاویلی را که آنحضرت بر زبان خود فرماید آن تاویل تنزیل میگردد پس قتال بر آن قتال بر تنزیل معنی میشود تیر تاویل و منکر آن تاویل کافر می شود گویا که منکر نص صریح قرآن شد پس لابد متوسطی باید و بهترین من جهت خلیفه و مجتهد باشد تا انکار تاویل او کفر نگردد و بانکار تنزیل منجر نشود و من جهت متحد الحکم با پیغمبر که خلیفه حکم مستخلف دارد چون انکار حکم او یا لعرض انکار حکم پیغمبر است انکارش محسوب آن حضرت میشود و در جریده اعمال آن حضرت این کمال هم ثبت گردد کذا اهدا بعینه **ششم** **ششم** آن راه از کجا آوردند که گوئیم مراد از عالم دیگر عالم امتزاج محبت و محبوبیت است که تعبیر از آن بمقام خلعت کرده میشود و ازین راه از نزد خدا آوردند چنانچه حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجهه قتال علی تاویل القرآن را از نزد خدا آوردند و آن قتال از عالم دیگر است از قبیل جهاد کفار هم نیست و از قبیل قتل مسلمین هم نیست و منتهی منزه و در این معنی ایشان را بجهت خلافت بنه و متابعت آن جناب حاصل شده چنانچه حضرت ایشان را نیز بسبب کمال متابعت آنجناب روزی شده و عجب است از کسانی که بر حضرت ایشان

توسعه
اورا حمديه
و شامريت
اورا حمديه
بیت

طعن میکنند باین حیل که حضرت ایشان هم استقلال میزنند و بزنج را از میان برنی دارند
 و نمی شنوند و نمی بینند که کمال حضرت ایشان در مکتوبات و غیر آن مشحون و مملو است از
 تخریص بر کمال متابعت پیغمبر و جا بجا برای خود و تابعان همین معنی را از ضد اطلب دارند و
 جا بجا میفرمایند که بنا بر طریقه ما بر کمال متابعت سنت است و اجتناب از بدعت است **شاید**
مستحق بزنج محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از میان برنی خیزد و خلیلی تمام بواسطه آن
 باشد از ولایت موسوی حاصل شدن معنی ندارد که **گویم** فی الحال گذشت که تصرف و ولایت
 خلیلی آن حضرت را حاصل بود و تصرف در آن نه فرموده بودند بسبب شغل بهم تر از آن
 حضرت ایشان را محض بحال متابعت آن حضرت حاصل شد از پیشگاه جناب الهی و
 منسوب بآن حضرت گردید چنانچه تصنیف ثنوی شریف که پراز جواهر گوناگون علم سلوک و علم
 معرفت است از حضور خداوندی لمولانا رومی قدس الله سره و محض بحال متابعت پیغمبر خود
 عنایت و منسوب بحضرت رسالت گشت بی آنکه تصنیف ثنوی از آن حضرت ممکن باشد بقوله
 وَمَا عَلَّمْنَا الشُّعْرَةَ وَكَأَيُّ شَيْءٍ لَكَ كَمَا رَفَعْنَا بَرِيخَ رَاهِمِمْ مِنْ أَرْقَبِمْ وَأَوْهَامِ شَيْطَانِمْ
 است معاذ الله مِنْ ذَلِكَ وَحَلَّ شُبُهًا بِالْكَلِمَةِ أَنْكَهْ مَعْنَى وَمَضَامِينِ ثَنَوِيٍّ هَمَّهْ خَوْذِمْ
 مشکوٰة نبوت است و کسوت شعر پوشانیدن محض بمولانا جلال الدین رومی است چنانچه
 اجزا بر مقام خلقت یعنی محبت مجربیت همه ما خود از جناب ختمی است و تصرف در هیئت متمیز
 مخصوص حضرت ایشان است تصرف در هیئت متمیزه در اختصاص کافی است چنانچه واضح
 سکنجبین اگر دعوی اختصاص سکنجبین نبود کند سزاوار است که سرکه و شهد از دیگری باشد و
 خواص سرکه و شهد را از دیگری آموخته باشد کذا **بدا** **شاید** **شاید** **شاید** **شاید** **شاید**
 عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ لَعِبْدَ رَبِّكَ إِسْرَارًا مَقْرُونًا بِأَجَابَتِ كُتُبُكُمْ وَأَمْبَدُولِمْ مَسْجِدِمْ

گویم درین هیچ استعدا نیست لقوله تعالى يَدْبُرُ الْأَرْضَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ تُنْفِرُ
 يُعْرِجُ الْكَوْبُ فِي يُعْرِجُ كَانَ مِقْدَارُهَا أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ازین آیه صریح
 معلوم میشود که بعضی کارهای خدا با متزاج فیض سماوی و ارضی صعود و او هموطا در مدت هزار
 سال تمام میشود و فلیکن من جمله تا هذا الدعاء و ایضا و عار و سیله و مقام محمود بعد هزاران
 سال مستجاب خواهد شد اگر این دعا بعد یک هزار سال مستجاب شد چه عجب و ایضا
 بعضی مواجید الهی در باره پیغمبر و امت پیغمبر در زمان حضرت امام مهدی علیه السلام بوقوع
 خواهد آمد اگر دعا را این مطالب کرده شود و قبول آنرا قطعاً زیاده تر بر هزار سال خواهد گذشت
 و در تفاسیر و روایات صحیح آمده است که حضرت آدم در حق خود و ذریت خود دعای
 بسیار فرموده بودند و بعضی از آن دعاها در عهد حضرت سلیمان علیه السلام مستجاب شد و ایضا
 دعا حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن
 ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ إِلَى قَوْلِهِ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
 آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ بَعْدَ نَزْلِ السَّالِ
 مَقْرُونِ بجا بجا شد و همچنین و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ
 الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بعد هزار سال مقرون
 بجا بجا شد **شاه نهم** درین مدت هزاران اولیا و خلفا را شدین بوده اند
 ازین هیچ یکی این کار نشد عجب است گویم محل تعجب کلام بهیوده این شخص است منی
 فهمد که اراده الهی مخصوص بعضی حوادث و بعضی اوقات و بعضی امكنه و اشخاص سوال لم در آن
 جاری نیست و چون چرا در آن گنجایش نیست منی توان گفت که حضرت خواجہ بزرگ
 خواجہ معین الدین چشتی چرا مخصوص بار خدا و اهل هند شدند تا آنکه شهره آفاق است که ایشان

ای ای در ذریت
 من پیغمبری
 گردان که ایشان
 آیات و روایات
 سند و تعلیم کتاب
 و حکمت نماید ایشان
 این شکر دارد
 در زیاده
 نگاه داشته ام که میاید
 در عین با اوقات
 درین زمانند
 حضرت
 علم الدین بنی
 در علم و کمال
 یافتند

ولی الهندی گویند قبل از ایشان از وفات آنحضرت تریب ششصد سال گذشته بود و
 و تریب هشت هزاران هزار اولیا و خلفا را شنیدین بود و از هیچ یکسایین کار نشده تعجب است
 و فتح ظاهری ملک هندوستان بر دست سلطان محمود غزنوی انار الله برانه مخصوص شد
 سال آنکه قبل از مدت چارصد و سال تقریباً گذشته بود و در آن مدت سلاطین عظام و خلفا
 خودی الامت از هیچ یکسایین کاره شایع جای تعجب است **شاه و دو هم آزاران**
 کتاب که بر روی خط اصلی الله علیه و آله بسته می کنند کجا است خبلی تعجب گویم معنی نسبت
 کردن بر رسول الله صلی الله علیه و سلم سابق گذشت این شخص واسطی فی العروض در حقوق صفتی
 از صفات اصفیه بجناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم متوسطه واقع می شود و هست
 ایشان را از آن کمال مکتوب خود پیرور سازد و آزار آن جز تهدیب باطن که عبارت از
 لطائف است بحصول ملکه یادداشت حضور دائمی و نسبت پیرگی در جمع کثیر از امت
 مصطفوی صلی الله علیه و سلم امری دیگر نیست و بجز الله این معنی کاشمسن را بجهت انحصار
 مشخص است و اگر یقین بکنان این جماعت کثیر که سوال کجا از آن بودی توان گفت که بخارا
 و سمرقند و بلخ و بدخشان و قندار و کابل و غزنی و تاشکند و یارکند و شهر سمرقند و حصار شادمان
 که مسکن اهل اسلام است بی مشارکت نبود و در افضح نصاری است موجود است غیر از این طریق
 طریق و بگردان راجع نیست الا شنود و آوند و سلام **شاه یا زو هم** این فرد را برای
 حرمت است چگونه فرستاد گویم دلیل آنی این دعوی پر ظاهر است که از وجود ذات شریف
 حضرت ایشان شبهات ملاحظه و در افضح مخالفان توحید و بتدعیان طرائق و معتقدان
 شرک خفی و علی بالکلید بر طرف شد و تابعان ایشان بفضله تعالی در اتباع سنت سرگرم و
 اجتناب از بدعت پیش قدم پس بمنزله آن شد که شخصی بیاید و دعوی کند که مرا فلان حکیم

سلطان
 محمود غزنوی
 در تاریخ
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰

چیز جز نیست چاره نیست پس فضل کلی باید که نصیب خلیل باشد گویم و اثر تعیین آن مثل بر دو
 چیز است مرکز و محیط مرکز مبداء آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و محیط مبداء تعیین خلیل نه آنکه مبداء
 تعیین خلیل کل و مبداء تعیین صیب جز آن باشد چون مرکز حکم اصل دارد و محیط ظل آن فضل کلان
 مرکز را بود و از اینجا است که در مکتوب صد و سست و دوم از جلد ثالث باین عبارت
 نوشته اند حقیقت محمدی که ظهور اول است حقیقت احقاق است حقائق دیگران
 کا فطال ندر او را و او اول حقائق است پس ناچار آن حقیقت اسطوب و میان سایر حقائق و
 میان حق جل و علا و حول عدی بی توسط او علیه الصلوة و السلام محال باشد ^{له} فهو نبی
 الانیاء و المرسلین و ارسالة رحمة للعالمین و ازین جا است که انبیا را اول العزم با وجود
 صالت تبعیت توسط اومی خواهند آرزوی اشتراک است اومی کردند فهو علیه و سلم
 الیه الصلوة و السلام کما هو افضل من کل فن من الانیاء الکرام
 و الملائكة العظام افضل من کل من حیث هو کل زیرا که اول
 بظل خود فضل است **شش پناه چهارم** مراد از صباحت و ملاحظت حسن ظاهر است
 نه ولایت و این نیز غلط صریح است که نسبت صباحت به حضرت یوسف است علیه السلام
 نه به حضرت ابراهیم علیه السلام گویم مراد از صباحت و ملاحظت همان صباحت و ملاحظت
 است که آن سرور فرموده علیه و سلم علی ان الصلوة و السلام انی یوسف صبی و انا امک
 ملاحظت از برای خود اثبات فرموده و صباحت را حضرت یوسف نسوب ساخت
 که از پدر کلان خلیل الرحمن است بایشان رسیده است علی نبیا و علیهما الصلوة و التسلیما
 اگر خادمی خدمت کاری نماید و مشاطگی کند و حسن صاحب جمال را طراوت دهد و زینت
 بخشد و فریب سازد و بحسن دلالت خود دو صاحب جمال جمع کند و حسن بکند و را با هم در

لا یس
 ادب نبی انبیا است
 برای رسیدن است
 حقایق اول ان سوره
 عالم صلی الله علیه و سلم
 و سلم خاتم النبیین
 تراست از
 از در انبیا و
 و لا یس
 افضل است از
 کل من حیث
 چون ۱۲

متمزج سازد چه تصور آن دو صاحب جمال است کدام نقص است در حسن نشان سنگاری
 احمدی که بنای شبهات مہدم گردید و چون گرد باد سر بجا کشید
 از آہ خسرتم جگر شعلہ آب شد و از آتش و لم دل آتش کباب شد
 چندین قفس ز شوخی بال پر شکست آہ از کجا نصیب من این اضطرار شد
قال در مکتوب نو و پنجم از جلد ثالث می نویسند کہ ولایت این فقیر چند مرابا ولایت
 محمدی مولایت موسوی است و بہ طفیل این دو اکابر مرکب از نسبت محبوبی و محبت است
 کہ رئیس محبوبان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و راس محبان حضرت کلیم اللہ علیہ
 الصلوٰۃ والسلام اما بواسطہ متابعت حضرت خاتم الرسل علیہ الصلوٰۃ والسلام در وقت
 من کار و بار دیگر است و معاملہ من علاحدہ بآن مربوط است اگر چه اصل این ولایت
 ولایت پنجم خود است کہ ولایت محمدی باشد کہ منشأ آن بالا صالت ناشی از محبوبیت
 حضرت لیکن چون ولایت موسوی کہ منشأ آن بالا صالت ناشی از محبت حضرت
 باین ولایت ضم گشته و منصب بزرگ آن شدہ ہستی دیگر پیدا کردہ بلکہ توان گفت کہ
 حقیقت دیگر گشته و ثمرہ دیگر داده و نتیجہ دیگر بخشیدہ ازین عبارت او اخصیائت است
 او از ولایت خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم و از ولایت حضرت موسی علیہ السلام صریح
 پیدا است این دعوی باطل محض است **اقول** این شبہ هیچ بچہ نیست کہ امی
 لفظ وال بر چندین اخصیائت نیست مطالب نیست کہ ولایت مرابا ولایت محمدی و ولایت
 موسویت علیہا السلام و از طفیل این ذوات متبرکات ولایت از نسبت محبت و محبوبیت
 ترکیب یافته است اما از میان متابعت خاتم الرسل در ولایت من را مآخراخ شدہ
 اگر چه کہ لاک این ولایت ہم ولایت محمدیست کہ منشأ او محبوبیت است لیکن ولایت موسوی

ولایت موسوی و محمدی و محبت و محبوبیت